

# تخیل



مجموعہ شعرا از  
دوکتور نوراحمد خالدی ”نور“

## مشخصات

نام کتاب: تخیل

موضوع: مجموعہ شعر بہ زبان دری

مؤلف: دوکتور نور احمد خالدی ”نور“

محل چاپ: سدنی آسٹریلیا

حق چاپ و تکثیر: محفوظ

زمان چاپ: ۲۰۰۷

## فهرست

## i مشخصات

## vii اهدا

۱ آینه درد

۳ زندگی

۴ بیاد شب و روز

۶ چکار کنم

۷ چو بذر ز سر راه

۸ من خمار تو

۹ عشق نازنین

۱۰ باد حادثه

۱۱ مدتی شد

۱۲ هنر نامه

۱۳ حال چی سکوت جویم

۱۴ شام غزل

۱۵ لب خاموش

- ۱۶ بخت ما  
۱۷ گنج سخن  
۱۸ قلب دگر  
۱۹ نغمہ صبحِ آہ  
۲۱ سرود وفا  
۲۲ دریا  
۲۳ تلا م زندگی  
۲۴ صنم  
۲۵ دل  
۲۶ جرمی  
۲۷ بیا جانانہ بیا  
۲۸ عنایت  
۲۹ سمندر  
۳۰ بی بہاری  
۳۱ بدنبال گوہر  
۳۲ ساقیا

جبین	۳۳
همراز بی یاران	۳۴
تصویر	۳۶
عطر بنفشه	۳۷
نقش تو	۳۸
شوق زیارت	۳۹
شکایت	۴۱
به خدا	۴۲
شوق دیدار	۴۳
کتاب عشق	۴۴
وصال یار	۴۵
بی خزان	۴۶
دشت جنون	۴۷
دور تماشا	۴۸
مادر	۴۹
آتشکدهٔ عشق	۵۰

- ۵۱ حسن بی ہمتا  
۵۲ ہوشیاران  
۵۳ آدمیست  
۵۴ ای ساقی  
۵۶ داستان حسرت  
۵۷ چشمان  
۵۸ باز این دل  
۵۹ مرغ وصل  
۶۰ می کجا  
۶۱ بیاد روی تو  
۶۲ شب غم  
۶۳ چہ غم است  
۶۴ راہ خطا  
۶۵ آیینہ  
۶۶ شور فردا  
۶۷ ب ہزار مرا تنہا

۶۸	محبت
۶۹	دلیل حیات
۷۰	هوای شہر تو
۷۱	شوق
۷۲	یاد آمد
۷۳	تقدیر
۷۵	سلام
۷۶	راز هستی
۷۷	دل نادان
۷۸	گر آئی
۷۹	بیا
۸۰	سوغات
۸۱	سفر
۸۲	خیال
۸۳	مختصری در بارہ شاعر

اهدأ

این مجموعه شعر را به نواسه های عزیزم زین و الیزه  
تقدیم میدارم.

"تخیل" شامل غزل‌ها و تصنیف‌هایی است که به یکتعداد آنها برای آهنگ‌های مشخصی نوشته شده‌اند.

## آیین درد

اشعار من آیین درد دل شیدا است  
این شعر غم و سوز و گداز همه دلهاست

ای زادگ پرگهرم کشور افغان  
عشق تو و یاد تو بیحد به دل ماست

آن درسی نه در مدرسه علم تو دیدیم  
پراز سخن جامی و رحمان و خوشحاله است

آن آبی نه از قله سیمین تو آید  
نوشیدن از آن آب حیات است و گوار است

دیری شده است کابل زیبایت ندیدم  
گویند که ویران شد و دودش به هوا خواست

ای کشورم از حال خرابت شده ام زار  
بخت بدت کابوس خیالم همه شبهاست

در سو تو امروز شعری بسرودم  
 هر حرفش پر از اشک هزاران چشم شہلاست

گر چند کلامی به تمنای تو گفتم  
 سوز دل صد پارہ ام از گفتنش پیدااست

چون مرغی کہ تیرخورده ز صیادشیری  
 افتیده ام در باغ برینی کہ نہ از ماست

یکبارہ چہ شد گردش ایامت چکار کرد  
 چون باز تنت پارہ بہ شمشیر مغولہاست

هر چند عزیزى و نزدیک به قلب "نور"  
 سیمای تو از پردہ اشکم نہ هویدااست

کنبرا، آسترالیا، سی و یکم جنوری ۱۹۹۶

## زندگی

زندگی نیست بجز بار غم سینہ ما  
 جرس قافلہ گرد رھی در رہہ ما  
 ہمہ اش در بدری کردہ تو قسمت من  
 چونکہ بودی ز اول دشمن پر سینہ ما  
 مکنید باز رسی مشت گرہ کردہ من  
 در نف ما نبود چیزی بجز آبلہ ما  
 من ز گردون و جفایش بکنم شکوہ مدام  
 کہ نبودش بجز بی اثری حاصل گلہ ما  
 توئی ای زندگی خود مظہر ناکامی من  
 کہ سراسر کردی بی ہدفی شیوہ ما  
 چہ بہ امید وفای تو کنیم شام سحر  
 نہ شدی اختر گم شستہ پارینہ ما  
 نورچو زندانی و ہمی کہ برنش بہ قطار  
 بذر د منظرہ ہا از جلو شیشہ ما

نوٹ: قرار است این پارچہ بہ آواز ہنرمند معروف کشور احمدولی در سی دی آلبوم تازہ ایشان اجرا کردد.

## بیادت شب و روز

بیادت شب و روز پریشان و زارم  
 کہ جز عشق تو من خیالی ندارم

چہ دلہا تپیدم کہ گویم سلامی  
 ز آہنہ پایت فراموش کلامم

زیک گوش چشم ز شیرین کلامی  
 خزان غمینم بشد لالہ زارم

بہ پایت دویدم، بہ کویت گزیدم  
 چہ درد آور است آہ فراق شبانم

بپائیدمت روز بہ ہر کوی و برزن  
 بجوئیدمت شامہادر خیالم

بہ فتم کہ خوانم برایت حدیثی  
 ز سوز و گدازم بخشکید زبانم

توئی نازنینم بهشت برینم  
ز خوبان دنیا بجز تو نخواهم

گذشت ربع قرنی ز توفان عشقت  
ز شهد وصال هنوز هم جوانم

نوٹ: این غزل به آواز هنرمند خوش آواز غوث ناپیل در سی دی البوم ایشان به همین عنوان ”بیادت شب و روز“ بر روی اهنک زیبائی اجرا شده است.

## چکار کنم

شبها گر از فراق ننالَم چکار کنم  
خون دل از دودیده نہ بارم چه کار کنم  
گویند کہ تاریکی نباشد پسند تو  
دل را چراغ راه نسازم چه کار کنم  
گر چشم من ندید بجز سردی نہ ماہ  
بر کشت دل امید نہ کارم چه کار کنم  
گفتی نہ بذرَم از این عشق پر خطر  
جان را در این قمار نہ بازم چه کار کنم  
گر خواستم ز کوچہ و کویت حذر کنم  
لیکن گھی قرار ندارم چه کار کنم  
دانی کہ میتپد برایت دلم ہمیش  
بر عشق بی امید نہ نازم چه کار کنم  
دانم کہ شعر نور ترا تازہ گی دہد  
چون بلبل بہار نخوانم چه کار کنم

چو ب نذر م ز سر راه

چو ب نذر م ز سر راه سلام کرده روم  
ز قلب داغ بتو من احترام کرده روم

مرا در این دل مسکین آخرین تمناست  
به زیر سایہ آن زلف شام کرده روم

ترا چه سعی کہ پنهان کنی دیدن من  
من ات ز شوق بھرکس کلام کرده روم

م ر بیاد نداری چه گفتمی روزی بمن  
در انتظار ہنوزم تمام کرده روم

نشد صحیح رؤیای خواب من لیکن  
حال آمدم دو سہ روزی قیام کرده روم

به ان امید کہ نور را فراموش نکنی  
به ہر کجا کہ رسیدم پیام کرده روم

## من خمار تو

تشنہ تر از ہمیشہ بتو، من خمار تو  
فرہاد عاشق پیشہ بتو، من خمار تو

دی رنجویم عشق کسان را کہ عاقبت  
شیدا و دلہستہ بتو، من خمار تو

مہری، تبسمی، گوشہ چشمی بکن کہ من  
مجنون دلشکستہ بتو من خمار تو

در جمع اختران فروزان آسمان  
نور م تابندہ بتو، من خمار تو

نوٹ: قرار است این پارچہ بہ آواز ہنرمند معروف کشور احمدولی در سی دی آلبوم تازہ ایشان اجرا گردد.

## عشق نازنین

ای عشق نازنین من،

امید من فردای من

هردم بخوانم نام تو،

چشمان تو دنیای من.

دیشب به بزم عاشقان،

حرفهای تو بود برزبان،

من گوش شدم خاموش شدم،

رازهای تو رازهای من.

گویند گر از تو کنم،

فردای خود را من جدا،

این شهر تست، این کوه تست،

این دشت تست ماوای من.

بشنو زمن ای ناز نور،

این شعر فردا آفرین،

عاشق بتو، رسوای تو،

شاعر زتو، زیبای من.

نوت: این تصنیف به آواز هنرمند جوان میرویس نصیر در سی دی  
آلبوم ”جانانه“ اجرا شده است.

## باد حادثه

زندگی برای من آهنگ بیصداست  
فریاد های بی نوا امید بی بقاست

این مرزو بوم این خلق غریب و دیار غیر  
این آسمان نیلی و این آفتاب غیر  
این کوی و برزن و چمن و جویبار غیر  
نقشی ز خا رات غم از بیز ماجراست.

دادم بیاد حادثه بود و نبود خویش  
بردم پی سعادت موهوم وجود خویش  
کردم فدای آینده ها هست و بود خویش  
این هم حکایت من بیمار و بی دواست.

بی نام بی نشان تنها و بی پناه  
چشمان پر ز اشک و دل پر ز عقده ها  
در ره نزار حادثه ها مانده بی نوا  
آن نور پر فروغ عاری ز جلوه هاست.

۲۷ دسمبر ۱۹۹۴، نومییا، نیو کلیدونیا

نوت: این غزل به آواز هنرمند خوب کمال ناصر دوست در سی دی البوم ایشان بنام ”زندگی“ بر روی  
اهنگ زیبایی اجرا شده است.

## مدتی شد

مدتی شد کہ دل من بہ تمنای تو است  
 روز و شب در نظرم چہرہ زیبای تو است  
 ہمہ شب تا بہ سحر غرق خیالات تو ام  
 ہمہ روز دیدہٴ من تشنہ سیمای تو است  
 تا برفتم ز برت ای مہ تاشان من  
 ہمہ اش یاد توو خلوت رؤیای تو است  
 نکند مردم شہر ہمہ خریدار تو اند  
 چون ببینم ہمہ جا قصہ و غوغای تو است  
 نشود سوز مرا آتش زود پا دانی  
 بخدا این سر من خاک کف پای تو است  
 خا رم شاد ز تماشای جمالت دائم  
 دل دیوانہ نور عاشق رسوای تو است

## ہنہ نامہ

ہنہ نامہ چیست بر پا گر جرء نوشیدم  
 راہی کہ نہ بستم من چیزی کہ نہ دزدیدم  
 داشتم گذری یاران از کوچہ بتخانہ  
 بت گفت مرا کافر چون بت نہ پرستیدم  
 بستند بہ شلاقش زلفش چو پیدا بود  
 میفت چہ خطا کردم خونی کہ نہ پاشیدم  
 از محفل بیدردان کردند برون مارا  
 مدحی چو نہ گفتم من دستی چو نہ بوسیدم  
 دانی چہ گفت واعظ خندیدہ بہ یارابش  
 این نور بکرد تکرار آن خامہ اردو یم

(بہ اقتباس از غزلی زیبا از "واعظ" شاعر اردو زبان بہ  
 آواز غلام علی)

## حال چی سکوت جویم

حال چی سکوت جویم فردای دیدنت  
شبها غزل سرایم فردای دیدنت

سجدہ بسوی کعبہ بود عادتم ولی  
گردانم رخ کدام سو فردای دیدنت

سحر نہ ماہ مست تو مخمور کردہ ام  
سکر از شراب نخواہم فردای دیدنت

فریاد مینماید مرا قلب عاشقم  
جویا وصال عشق او فردای دیدنت

آثار تازگی ز نظرها پریدہ نور  
کی را نظر نمایم فردای دیدنت

## شام غزل

امشب به موجهای غزل دل سپرده ام  
 زین بحر بیکران همه گوهر گزیده ام  
 از نغمه های دلکش بیدل معطرم  
 فالی بیاد حافظ شیراز گرفته ام  
 خا ر زدوده ام ز غبار سیه دلی  
 با نور عشق پردهٔ ظلمت دریده ام  
 پر کرده ام فضا ز ترنم به شور ساز  
 با بال آرزو به هوا پر کشیده ام  
 مست ترانه های دل از نیز، در خیال  
 گوئی به وصل شخص عزیزی رسیده ام  
 آسوده از ملالت ایام کنار هم  
 لختی ز جغد غم پرو بالی شکسته ام  
 چرخیده ام به رقص سماع جلال بلخ  
 ایندونه تا سحر به ریاضت نشسته ام  
 ای "نور" بکن دعا که کند بزم ما دوام  
 که از جور روزگار بیحد فسرده ام

سدنی، اول اپریل ۱۹۹۸

## لب خاموش

لب خاموش من اظهارتمنا نکند

بعد از این گوش به فریاد دل ما نکند

پا گذاشتی تو یکروز به دنیای دلم

دل کودک صفتم دامنت رها نکند

تلخی یاد ترا در دل خود گور کنم

بع بی حوصله ام قصه رویا نکند

گرچه بینم نه ز مامت سخنها دارد

روح افسرده من شادی زودپا نکند

دل ندانست نه بازیچه یکروز تو بود

قلب خوش باور من فکری به فردا نکند

دیری شده لذت گریان نچشیدم

چشم خشکیده من گریه بیجا نکند

هر رف بنرم چهره ات غایب است

ماه رخسار تو هم جلوه در شبها نکند

رفتم از شهر به امید فراموشی تو

یاد جانسوز تو هم ترک تن ما نکند

بعد از این یاد تو است همدم خاموشی نور

عشق بی ساحلت هم شورش و غوغا نکند

در پرواز فیجی، هفتم اکتوبر ۱۹۹۵

لب خاموش به آواز هنرمند معروف حیدرسلیم در سی دی البوم جدید ایشان به همین نام اجرا شده است.

## بخت ما

ابر سیه به حالت ما گریه میکند  
رعد از شتاب حادثه ها ناله میکند

فریاد زدیم و شیون ما ناشنیده ماند  
کون و مکان به نالش ما خنده میکند

این کوله بار قامت ما را شکست و ریخت  
هر بند استخوان به خدا نوحه میکند

ای بخت نامراد چه سیه کردی روز ما  
کز روز تار ما شب ما قصه میکند

ای ”نور“ ترا شکوه از این بخت ما چه سود  
چون بخت ما ز کوری ما شکوه میکند

کنبرا، آسترالیا، دوازدهم فبروری ۱۹۹۶

## گنج سخن

دلخواه دل مائی محبوب نظر هائی  
 مارا چه امیدی است تو رشک ثریائی  
 خورشید ز جمال تو صد پرده پناه جوید  
 چون رخ تو عیان سازی روشن ر دنیائی  
 انجم بشود روشن از جلوۀ نور تو  
 مهتاب و شهابهارا از جلوه به اندازی  
 آواز دل از یزت آتش به نیستان زد  
 چون لب ب شائی تو غارت ر دلہائی  
 بلبل ز صدای تو خاموش ز ترنم شد  
 قمری ب زید از شدت حیرانی  
 چشمان خمارینت شور در قمر اندازد  
 آتش به نامه داری از بس نه دل آرائی  
 "نور" را ختم الفاظ شد در وصف جمال تو  
 تو گنج سخن خواهی چون کان گهر باری

فیجی، ۲۵ نوامبر ۱۹۹۵

## قلب دگر

ای دل زدست تو بار سفر بیندم  
راه دگر بجویم شهر دگر بیابم

بندم ترا به زنجیر تا ب ذری ز شوخی  
بر آتش فزونت آب خنک بریزم

گر بینمت که بازهم سودای عاشقی است  
این سینه چاک سازم قلب دگر بدوزم

ای "نور" زدست تو هم آرامشی ندارم  
تا است مرا تپیدن ب ذار تا بجویم

\*شور تو ۱، ۱۷ نوامبر ۱۹۹۵

## نغمه صبح ماه

تو نغمه شاد صبح ماهی،  
تو گریه شبها می دانی،  
دلخواه تمام دلها می،  
تو سوختن تنها می دانی.

هرگاه نکنی تو نیمه ماه،  
هر بار که بیانی پیش نظر،  
تو شور و حیات دنیائی،  
تو غصه غمها می دانی.

چون یاد تو آم آید به خیال،  
تا صبح سحر بیخوابی کشم،  
آسوده بخواب رؤیا می،  
تو شبهای یلدا می دانی.

در سوز و گداز بیچاره منم،  
خشکیده لب و شوریده خیال،  
تو ساقی هر میخانه شوی،  
تو خشکی لبها کی دانی.

از ساحل بیدردی مرا،  
نظاره کنی آسوده خیال،  
”ساحل را چو منزل گوئی،  
تو لذت دریا کی دانی“.

شهر کیرنز، آسترالیا، سیوم جون ۱۹۹۶

## سرود وفا

به عشق تو نازم بجز تو نخواهم  
توئی آرزویم خدا است گواهم

توئی نازنینا بخواب و خیالم  
تو خورشید بختم امید و پناهم

برایت بخوانم سرود وفا را  
که بی تو جهانم چوشام سیاہم

به هر جا که باشی توئی قبله گاهم  
خدارا تو رحمی ببخشا گناہم

سدنی، چهارم مارچ ۱۹۹۹

## دریا

دل بہ دریا دادہ ام من تا ترا پیدا کنم  
آتش دل را فدای موج این دریا کنم  
در دل تو جا کنم  
در دل تو جا کنم.

بہ تویت لالہ روید، ز آب دیدہ من  
کوچہ و پس کوچہ ات را خانہ و ماوا کنم  
ز نقش بوسہ من  
در دل تو جا کنم.

بشینم رو برویت بہ نور ماہ رخشان  
قصہ گویم من برایت قصہ فردا تنم  
بہ عطر تازہ ریحان  
در دل تو جا کنم.

بہ پایت گل بریزم، بت بلبل بریزم  
خرمن زلف ترا من، ہمدم گلہا کنم  
دوتا سنبیل بریزم  
در دل تو جا کنم.

برایت بادہ ریزم، دو شعر تازہ گویم  
با سفر در عالم دل کار این غمہا کنم  
ز قلب پارہ گویم  
در دل تو جا کنم.

سدنی، پنجم مارچ ۱۹۹۹

غزل دریا بہ آواز ہنرمند معروف حیدر سلیم در سی دی البوم جدید ایشان بہ نام لب خاموش اجرا شدہ است. ۲۰۰۰

## تلا م زندگی

من بینوا به کجا برم، گله و شکایت بیکیسی  
ز کدام قبله نیاز کنم، اثر ریاضت بنده گی

نه نوازشی نه عنایتی، نه کلام گرم محبتی  
به دل شکسته چسان دهم خبری ز توچ بیدلی

دل من به ماتم غم خراب ز جفا و جور ستم ران  
بکدام گوشه پناه برم تا روم به عالم بی غمی

توای نور روشن صبحدم بشکن لسم سیاه شب  
ز توفان شکسته قایقم به موج تلا م زندگی

سدنی، ۱۸ می ۱۹۹۹

## صنم

بخود وعده دادم ز عشقت صنم

قسم ها ب ویم به پیشت صنم

بسوزم شب و روز ز هجران تو

ندارم خیالی جز ارمان تو

کرم کن که بینم جمالت صنم

ز خوبان بجز تو کسی را نخواهم

بجز "وچ" تو رهی را ندانم

گرفتار زلف سیاهت صنم

شب و روز من شد چو شام سیاهی

بکن نازنینم تو نیم ناهمی

دلَم پاره پاره ز هجرت صنم

نه خورشید و نی ماه فروغی ندارد

چه دنیای تاریک که روزی ندارد

فروزان جهانم ز نورت صنم

سدنی، دوم ماه جون سال ۱۹۹۹

## دل

باز غم کرده مبتلا دل را

باز هم دل شده بلا دل را

دل به امید گلرخان به تپد

هیچ کم نیست اشتها دل را

شوق رسوائی باز کرده دلم

عاشقی نیست انتها دل را

نور ترا ماجرای دل بکشد

ماجرا درد بی دوا دل را

سدنی ۱۹ اگست ۱۹۹۹

## جرء میء

تا ز ساغر جرء میء خورده ام  
 ماتم غم را گلم برچیده ام

برده ام آخر زخا رها ترا  
 لحظ چندی به میء دل بسته ام

میروم از خود به دنیای دگر  
 با میء و ساقی بهم پیوسته ام

سدنی اکتوبر ۱۹۹۸

## بیا جانانه بیا

همچو گل تازه بیا	بیا جانانه بیا مست و مستانه بیا من ز عشق تو بویم همه جا جلوه حسن تو جویم همه جا
همچو گل تازه بیا	بیا جانانه بیا مست و مستانه بیا تو شب آرای شب تاری منی تو دل آرام دل زار منی
همچو گل تازه بیا	بیا جانانه بیا مست و مستانه بیا همه دانند که دلم خانه تست مونس و یار دل افسان تست
همچو گل تازه بیا	بیا جانانه بیا مست و مستانه بیا

سدنی، ۱۴ سپتمبر ۱۹۹۹

## عنایت

تو عنایتی بما کن ز نشان مہربانی  
به شرار دل نہ افزا ز کمال دلربائی  
به چمن دگر نباشد گل آرزوی رنہ بین

کہ بہار دل خزان شد ز جفای بیوفائی  
به شب سبہ چہ جویم رہ کاروان دل را  
کہ نباشد آسمان را چو ستارہ شبانی

به کجا روم زدستت بکجا برم شکایت  
کہ غمت بدل نشسته چو بلای آسمانی

من و شامہای فرقت تو و روزگار بی یار  
به وصال ہم به اندیش کہ گذر کند جوانی

بروم ز شہرت ای یار به کرانہ های دوری  
تا رود ز خاطر من تب و تاب و بیقراری

اول اپریل ۲۰۰۰ در راہ داروین

غزل عنایت بہ آواز کمال ناصر دوست در سی دی البوم جدید ایشان بہ نام نوای دل اجرا شدہ است.

## سمندر

اشک های من بدود از عینین من  
 در لا بلایِ خَلَوَتِ شامِ حزینِ من  
 آن رود و آن سمندر دنیای سبز من  
 خشکید و شد کویر بدشت زمین من  
 تا تیره شد فضا زسیه چال بیکسی  
 جغد سیاه غم شده است درکمین من  
 دیشب صدای پا تو آمد بوش من  
 بر سنه فرش خا ر اندوه بین من  
 من با که جنک و صلح کنم در نبودت  
 ای رازهای شوکت دنیا و دین من  
 بی لہ راست - شستی - مہم بہ موج آب  
 چون سیل روزگار ببرد ہمنشین من  
 ہر یادگار عشق پر آشوب من بہ تو  
 در سینہ است تا نفسِ آخرین من  
 من چون نہ بین بہ تاجِ ملائی تو بودم  
 تاراج شد زینت و تاج نہ بین من  
 ای "نور" غزلی گو ز دلِ داغدار من  
 خشکیدہ بر لبم سخنِ دلنشین من  
 نوت: این مرثیہ بر سنک مزار دوست مرحوم قیوم سمندر در سدنی  
 از رف جمیلہ سمندر خانم مرحومی حک شدہ است.

## بی بہاری

به کاغذ نویسم غم زندگانی  
به بارش گذارم شود جاودانی  
یکی قصہ تلخ آوارہ شهر  
کہ جوید مکانی به گھوارہ دھر  
ز شہری به شہری به صد جانفشانی

ز کابل برفتند به ارمان و حسرت  
تھی دست و نومید و گریان و بدبخت  
بسی آرزوها چو شاخی شکسته  
ہزاران ہزار سنبل نا شہ فتنہ  
ز توفان آتش ز بس بی بہاری

بہ ویند تہ خورشید گم گشتہ ما  
بتابیدہ باز ہم بہ ویرانہ ما  
بہ ویند بہار است و گلہا شہ فتنہ  
غبار سیاهی ز دلہا برفتہ  
ز ”نور“ محبت پدید صبح ماہی

سدنی، اول مارچ سال ۲۰۰۲

نوٹ: قرار است این پارچہ بہ آواز ہنرمند معروف کشور احمدولی در سی دی آلبوم تازہ ایشان اجرا گردد.

## بدنبال گوهر

به عشاق مهر و به آزاده گان  
 به وئید نه ما درخیم توجه ایم  
 به بیدل به سعدی نیاز برده ایم  
 به بوستان شعرو ادب غنچه ایم  
 چراغ محبت به دست های ما  
 حریر سخن بر کمر بسته ایم  
 بدنبال گوهر به موجی گران  
 ره ناخدای هنر رفته ایم  
 به صحرا چو عشاق آشفته حال  
 ز لیلا و عذرا غزل گفته ایم  
 به شبهای یلدا به خواب گران  
 به رؤیای شیرین دل خفته ایم  
 چو معمار بنیاد دنیای نو  
 به "نور" حقیقت سخن شسته ایم

سدنی ۱۰ جولای ۲۰۰۲

## ساقیا

ساقیا جامِ ده حالِ ما تازہ کن  
مئی بہ پیمانہ کن شامِ غم چارہ کن

گردشِ این زمانہ مدارا نہ کرد  
تا شبِ آخرین بادہ پیمانہ کن

گر بیندند در میکدہ یکشبی  
شور و مستی کنان بر درش نالہ کن

تیرہ سازد غبارِ سیاہیِ جہان  
با مئی نقرہ گون دامنش پارہ کن

سدنی ۱۲ جولائی ۲۰۰۲

## جبین

”بر جبینم نقش بیرنگ جوانی را ببین  
ای جوان محصول رنج زندگانی را ببین“

سینه ام تنک است و در آن قلب من پرمیزند  
قفل و زندان را نظرکن جانفشانی را ببین

آتش سوزان دل گرمی دهد نومیدی ام  
سردی شبها نرتو بردباری را ببین

در سیه چال جهالت ”نور“ فردا شعله زد  
ظلمت شب را بیاد آر روشنایی را ببین

نوت: بند اول از شاعر دی ری اقتباس شده است.

۲۲ نوامبر سال ۲۰۰۲

## همراز بی یاران

دلبرا رویی نما خوشروی خوشرویان توئی  
برضمیر بنده گان درمان بیماران توئی

در کمند زلف تو جمعیتی زندانی اند  
ای تو شاه داوران درگاه در بندان توئی

از شرار عشق تو آتش به جان ما فتاد  
پادشاه حسنی تو سرتاج مهرویان توئی

چون سپند در آتش دیدار تو ماسوختیم  
آتش مجمر توئی عیار عیاران توئی

تو شراب کهنه ئی از خود کنی بیخود مرا  
انتهور ما توئی مشروب بدمستان توئی

کاروان زندگی در نیمه راه منزل زند  
منزل مقصود توئی ناهید ره جویان توئی

گر سپاه تیره گی بر خلق ما شبخون زند  
بیرق لشکر توئی پیشوای سربازان توئی

با تو گویم راز دل هر نیمه شب در خارم  
ای تو محرم گاه "نور" همراز بی یاران توئی

سدنی ۲۶ نوامبر ۲۰۰۲

## تصویر

نقش و تصویر تو در خارها ام جا گرفت  
چشم زیبای تو دل را به تماشا گرفت

نرگس چشم تو شد زیور بتخان من  
هوس و ناز ناهت همه بتها گرفت

در گلستان خیالم گل امید تو رست  
عطر آن شاخ گل سحر مسیحا گرفت

شد شبستان سیاهم ز لموعش چو سحر  
تا فروغ ماه رویت ره شبها گرفت

نور خورشید ناهت غم دل را بزدود  
تا در آن خانه قلبت مهر من جا گرفت

کنبرا، استرالیا، ۱۰ می ۱۹۹۶

## عطر بنفشہ

رنک و بوی گل ز گل روی تو پیدا است  
 عطر بنفشہ از سمن موی تو پیدا است  
 مارا بہ سرو و یاسمن باغ چہ حاجت  
 چون جلوہ بہار ز گیسوی تو پیدا است  
 دیدم تہ آہوان بہ حیرت نہ ماہ ننند  
 زآن غمزہ و ستیزہ کہ ازخوی تو پیدا است  
 دیربست غرق بحر پریشان دل ہستیم  
 زان موجی کز خرمن گیسوی تو پیدا است  
 مستیم و خراب از نہ شوخ تو گشتیم  
 زآن شعلہ کاز دیدہ جادوی تو پیدا است  
 ”نور“ لذت بیان ز گفتار تو جوید  
 لطف سخن ز لب سخنوی تو پیدا است

نومییا، نیوکلدونیا، ۱ اکتوبر ۱۹۹۵

## نقش تو

هر رف بنه رم روی زیبای تست  
گر ببندم مزه شبیح رؤیای تست

نیست بجز یاد تو چیزی در خا رم  
آنچه دارم به یاد نقش سیمای تست

از کنار جهان تا کنار جهان  
هر چه بینم سراسر ز دنیای تست

از نسیم سحر تازه روحم شود  
چون هوایش پر از عطر گلهای تست

گاهی اف بن نظر این گرفتار خود  
آتش سینه اش نور شبهای تست

نومییا، نیو کلدونیا، دسمبر ۱۹۹۵

## شوق زیارت

جمال ماهت

چراغ رؤیاست

تبسم تو

امید دلهاست

اگر بیائی

بهار آید

نبودن تو

شب است و غمهاست

\*\*\*

دلم گرفته است

ز رفتن تو

دو چشمم روشن

ز دیدن تو

حمیل سازم

به گردن تو

دو شاخه نرگس

که شاه گلهاست

بیا و سوز  
حرارتم بین  
بیا و شوق  
زیارتم بین  
بیا و عمق  
رفاقتم بین  
بیا کہ روزم  
مثال شبہاست

کنبرا، آسترالیا، ۲۶ سپتمبر ۱۹۹۶

## شکایت

چه قساوتی نمودی به ریا دلم ربودی  
تب و تاب دیدن خود به شب غم فزودی

به کجا روم ز دستت به کجا برم شکایت  
که تو روز روشنم را به جفا شبم نمودی

به چمن چو راه یابم دگر آن صفا ندارد  
گل روی ناز خود را تو به خارم غنودی

کنبرا، آسترالیا، دسمبر ۱۹۹۶

## به خدا

به خدا من به خدا من بکنم جان به فدایت  
سر خود را زبئی دل به نذارم سر راهت

تو خود آن گوهر نابی که بجویند و نیابند  
منم آن موج خروشان که به دریا به سراغت

شبی در خواب و خیالم قصه دل بتو گفتم  
قصه ام را نشنیدی چون ندیدم به ناهت

آتش سوز دل من حال و فردای مرا سوخت  
که مرا نیست از این بیش نه امیدی به وفایت

سفر دور برفتم شهر بی مانه گزیدم  
گر نیبم سر مهری تا نسوزم به جفایت

سدنی، ۱۲ جون ۱۹۹۷

## شوق دیدار

تا ربودی تو قلب پریشان من  
شوق دیدار تو در دل و جان من

شور افنده فریاد به عالم "شید  
نال نام تو در نیستان من

جلوه ماه رویت بدیدم شبی  
گشته روشن ز نورش شبستان من

سدنی، هشتم اگست ۱۹۹۷

## کتاب عشق

او نبود غم نبود شراب نبود  
درد تنهائی را جواب نبود

گاهی گاهی بمن ز ماهی تن  
زندگی در گذر شباب نبود

راز هستی بجوز دفتر عشق  
بهتر از عشق دگر کتاب نبود

عشق به انسان اساس مذهب ماست  
چونکه این عشق را حساب نبود

سدنی، ۲۰ نوامبر ۱۹۹۷

نوت: قرار است این پارچه به آواز هنرمند معروف کشور رحیم جهانی در سی دی آلبوم تازه ایشان اجرا گردد.

## وصال یار

چه خوش روزگاری باشد که وصال یار باشد  
گهی جان صدقه گردد گهی دل نثار باشد

به امید و عده تو بسی سالها بشینم  
به وفای زندگانی اگر اعتبار باشد

چون جمال ماهتابت چلچراغ محفلی شد  
به قفس دلم ز حسرت بسی بیقرار باشد

در غیابت این گلستان چو خزان زرد و زار است  
این چمن ز لالا تو به یک گل بهار باشد

چشمم در انتظارت هر راه و کوچه پوید  
فرجام زندگانی شب انتظار باشد

سدنی، ۲۶ نوامبر ۱۹۹۸

## بی خزان

ماہ چارده ئی تو یا آفتابی تو  
هرچه توئی خدا را قسم بی جوابی تو

دیدم فروغ دختر شب در ن ماه تو  
رخشنده در آستان شبم چون شهابی تو

ما را به نور شمع از این بیش نیاز نیست  
رخشان به سایه های شبم ماهتابی تو

مستم من از حلاوت لبهای داغ تو  
رن بین و پرز "یغ" به ساغر شرابی تو

"نور" تازه گی بجوید ز عطر جمال تو  
جولان در امتداد زمان بی خزانی تو

سدنی، آسترالیا، ۲۰ فیبروری ۲۰۰۳

## دشت جنون

سالها رفتیم و مائیم و همان خاک رهی  
نقش پائی نبود از پی ما نی اثری

از نیستان زمان رز بلند پایه شنیدیم  
نه یکی نظم نوین گفتیم و شیرین سخنی

غظه ها خوردیم در امواج پریشان زمان  
صدف چند گرفتیم که نبودش گهری

رفتیم از شهری به شهری بدنبال سراب  
نشد این شهر چو "شمیر و نه ما را و نی

تیز تر کن سر هر خار خود ای دشت جنون  
شاید افتد یکی آبله پا را گذری

سدنی، جنوری ۲۰۰۳

## دور تماشا

دنیا بشت تماش به دلخواه ما گذشت  
چون موج بیکران ز سرهای ما گذشت

شوق جمال دوست گهی رخنه کرد به دل  
تا دل دوید راحت دلهای ما گذشت

ما را توای امید تهی تا کجا بری  
صبر و قرار بسی ز دنیای ما گذشت

گویند بر رواق زبرجد نوشته است  
"نور" غم مخور دور تماشای ما گذشت

سدنی، آسترالیا، ۲۳ آگست ۱۹۹۹

## مادر

تو شاد باش  
 آن سروهای سبز و گل لاله های تو  
 آن میوه های زحمت و آن دانه های تو  
 امروز قد بلند تر و رن بین تر ز پیش  
 خوشبو تر از همیشه و پر مهر تر به خویش  
 زیب و نما و فخر گلستان جهان اند  
 چشم و چراغ و رونق بوستان جهان اند  
 مادر،  
 روح تو شاد باد.

سدنی، ۳ مارچ ۲۰۰۳

نوٹ: این مرثیہ بیاد بود شادروان صفورا سکندری مادر نادرہ خالدی سرودہ شدہ و بر سنگ مزار مرحومی در قبرستان های بیت شهر لندن حک شده است.

## آتشکدہ عشق

آتش زن دلہائی، معبود ہزارانی  
شاہ فرد غزلہائی دلخواہ دل مائی

چشمان چو شہلایت آتشکدہ عشق اند  
آتش فہمند دل را، بیشک کہ دلآرائی

از سحر نہ ماہ تو آسودگی از ما رفت  
خورشید بہ نہ ماہ داری، غارتہ ردلہائی

لبہای قشنگ تو آہنک ہوس خوانند  
چون جامی پراز شیراز افسونہ رشبہائی

سدنی، ہژدہم اگست ۲۰۰۵

## حسن بی همتا

ای حسن بی همتا ترا در خا رم تصویر کنم  
هر نقش زیبا چهره ات از جان و دل تقدیر کنم

”ملک هنر بیرون زخم رن بین“ نم دیوان عشق  
در مکتب تصویر گران هر کودکی تنویر کنم

روزی به صحرا سرزخم مجنون صفت دیوانه وار  
افسانه سیمای تو در شرق و غرب تشهیر کنم

آتش که شور عشق تو آتش زند بر جان من  
بینند روشن اختران که آخر ترا تکفیر کنم

سدنی، پنجم دسمبر ۲۰۰۴

نوت: غزل حسن بی همتا تصنیفی است به فرمایش هنرمندگرامی رحیم جهانی.

## هوشیاران

هوشیاران را خبر چی بیخودی زیباتر است  
عاشقان بهتر بدانند، زندگی زیباتر است

سحر آن چشمان جادو زنده سازد شاعری  
تیف آن لبها به وید میکشی زیباتر است

من نجویم از زبانش راز دل خاموش باش  
راز دل گفتن نخواهد، خاموشی زیباتر است

خوشر آید بنده بودن در کمند عشق او  
زندگی بی او نخواهم، بنده گی زیباتر است

خسته ام از بس کشیدن بار زشتی های او  
دوست دانا گر نباشد بیکسی زیباتر است

سدنی، نژدهم سپتمبر ۲۰۰۴

## آدمیست

هر رف هر تنار بیشمار آدمیست  
باز تنهایی را خود شکار آدمیست

آدمی را قناعت نبود در سرشت  
هر شب و هر سحر انتظار آدمیست

زندگی شد مقدر سفر در سفر  
آخرین لحظه هم بیقرار آدمیست

## ای ساقی

سرکشید آفتاب ای ساقی  
جامی پرکن شراب ای ساقی

رحمی برما گناہکاران کن  
باشد این ہم صواب ای ساقی

یا سراحی بدست جلوہ نما  
یا ز رخ دور نقاب ای ساقی

پردہ از رخ فتاد دوش ترا  
رخ بیست ماہتاب ای ساقی

آتش عشق تو بہ جان افتاد  
سینہ ہا شد کباب ای ساقی

شوق وصلی نمودہ ام کہ میپرس  
باز ہم در غیاب ای ساقی

عذر ما را پذیر، بیش مکن  
بر سر ما عتاب ای ساقی

عمر بیجا در انتظار گذشت  
حال ما ہم خراب ای ساقی

در گذرگاہ کاروان زمان  
عمر ما چون حباب ای ساقی

نفسی تازه کن مسیحائی  
باز آور شباب ای ساقی

”نور“ بوشعرنو ترانہ نو  
کھنہ شد این کتاب ای ساقی

سدنی، آسٹریلیا، ۲۷ ماہ می سال ۲۰۰۳

## داستان حسرت

مرا داستان حسرت کسی تا شنیده باشد  
 به خدا کہ آب چشمش همه شب چکیده باشد

بسی سالها به کویش چو گدا به عجز رفتم  
 نہ عجب کہ قامت من چو گدا خمیده باشد

به رهش چو خیمه بستم نہ گذر تند م را و  
 به دو چشم گریه دیدم چو غزال رمیده باشد

منم بی و ن مسافر مرا نام بیکسی است  
 به جا گزینم منزل نہ و ن به دیده باشد

سدنی، ۲۸ جولای ۲۰۰۵

## چشمان

یاد چشمان جادوی تو،  
 آتش افروخته دنیای من  
 یاد مژگان شب و ن تو،  
 خوف آهوی صحرای من

آتش افروز خرابم نما،  
 شعله بر جسم بیجان بزن  
 سوختن انتهای من است،  
 باری کم کن تو غمهای من

جلوه کن ماه و خورشید من،  
 پاره پاره سیاهی نما  
 اختر روشن شام من،  
 روشنی بخش شبهای من.

سدنی، سوم آگست ۲۰۰۵

نوت: این تصنیف به آواز هنرمند خوش آواز غوث نایل در اولین سی دی آلبوم ایشان «بیادت شب و روز» اجرا

شده است.

## باز این دل

باز این دل ز من تمنا کرد

یاد رویی و چشم زیبا کرد

ناخدا فکر این غریق نما

باز این موج خفته غوغا کرد

راشدان چاره دگر سازید

مرشد خسته یاد دنیا کرد

سدنی، چهارم آگست ۲۰۰۵

نوت: این تصنیف به آواز هنرمند خوش آواز غوث نایل در اولین سی دی آلبوم ایشان «بیادت شب و روز» اجرا شده است.

## مرغ وصل

افسوس که این جهان غیر بر کام ما نبود

شاید که مرغ وصل تو بر بام ما نبود

ای عشق اولین من، امید جاودان

ای شمع آخرین من، روشنی جهان

زهره سپید شب در شام ما نبود

آن

شاید که مرغ وصل تو بر بام ما نبود

عمرم گذشت به حسرت دیدار روی تو

چشمم در انتظار بخشکید بسوی تو

آن شربت وصال عشق در جام ما نبود

شاید که مرغ وصل تو بر بام ما نبود

سدنی، دوم اپریل ۲۰۰۵

## میء کجا

میء کجا مستی کجا، چیره شدغمها مرا  
ابرتیره خیمه زد، امروز هم فردا مرا  
یک دو سه جامی بده، تیره شد دنیا مرا

آرزوها مرده است، در دل غم پرورم  
بس تمنا کشته شد، بر لب پر حسرتم  
شاخ گل گویم ترا من، خار گل در پا مرا

تو دلیل بودنم، امروز من فردای من  
بی تو روز روشنم، تیره چون شبهای من  
تو چراغ روشنم، جلوه کن شبها مرا

سدنی، ۱۸ نوامبر ۲۰۰۴

نوت: این تصنیف به آواز هنرمندان جوان میرویس نصیر و بارق نصیر در سی دی آلبوم اخیر ایشان ”مستی“ اجراء شده است.

## بیاد روی تو

بیاد روی تو من تا سپیدہ نالہ کنم  
شرار عشق تو سوزد تنم چه چاره کنم

تو خود ندانی بسی از غمت جهانم سوخت  
غم ترا به دو شعر ترم فسانہ کنم

بسازم پیکر آتش زنت به خواب و خیال  
ز شعله ای کہ جهان سوزدم شراره کنم

مرا چه واہمہ و ترسی کہ روزی آگہ شوی  
ز سوز و ساز دل ناتوان بہانہ کنم

در پرواز بحرین - سدنی،

دہم نوامبر ۲۰۰۴

## شب غم

باز شد شام، شب غم شد و تنہائی تو  
 باز ہم خا ر من تیرہ، ز رسوائی تو  
 مالع زار من نقش بسته بہ پیشانی تو

بر مزار آرزو ہا سنک پارینہ گزار  
 آہ سردی بسرا اشک خشکیدہ گزار  
 سالہا عشق من آئینہ بدنامی تو

مرغ شب خستہ ز آواز کشیدن تاکئی  
 تلخی ہجر تو ہر بارچشیدن تاکئی  
 عشق من نیست بجز منشأ بربادی تو

۹ نوامبر ۲۰۰۵

در پرواز سدنی بہ سنہ ماپور

چہ غم است

تو کہ چہرہ ات بمثال گلہاست  
چہ غم است کہ پنہان گفتہ و ہاست

دو قطرہ اشک بہ مژہ ہایت  
بہ صدف چو گوہر میان دریاست

شیار اشکھا بہ صورت تو  
خشکیدہ آمو بہ لالہ زارہاست

غم بین نہاht خنجر بہ دل زد  
"نور" غرق خون شد ہنہ امہ بریاست

کنبرا، آسٹرالیا

دہم جنوری ۲۰۰۶

## راه خطا

راه به دل یاد نبود، راهنما یاد نبود  
بجز از کوچ تو راه مرا یاد نبود

سالها آتش عشق تو سراپایم سوخت  
غصه این است که مرا جرم سزا یاد نبود

شبی در خواب بدیدم که ترا است سفر  
شور و افغان و هیاهو و صدا یاد نبود

روزی در منزل تو فارغ اغیار بودیم  
آه چه افسوس که مرا راه خطا یاد نبود

سدنی، ۴ مارچ ۲۰۰۶

## آئینه

آئینه نیز ز من صورت قبلی خواهد  
 او زمن چهره من را نشانی خواهد

نه عجب یار قدیم صورتم را شناخت  
 در و دیوار هم از غیرگواهی خواهد

چرخ گردون چنان گرد سفر باد نمود  
 خا ر تیره ام نیز یاد جوانی خواهد

گر کنم راز دل افشاً به سخن، آه نه عجب  
 بع افشاً گر "نور" راز نهانی خواهد

سدنی، ۱۱ مارچ ۲۰۰۶

## شور فردا

من به عشقت شور فردا دیده ام  
سوز عشق پر از صفا دیده ام

آئینه جلوه گر جمال تو کرد  
من در آئینه آشنا دیده ام

بعد عمری نوای صحبت تو  
من به گوشم چه نغمه ها دیده ام

چون ز ماهت به چشم من افتاد  
"گهی قاتل گه مسیحا" دیده ام

سدنی ۲۳ اپریل ۲۰۰۶

بِ نَذَارِ مِرَا تَنهَا

بِ نَذَارِ مِرَا تَنهَا دَرِ گُوشِ تَنهَائِي  
بِ نَذَارِ زَغَمِ نَالِمِ هَرِ شَامِ وَ صَبْحِ مَاهِي

اِي پَادِشِ خُوبَانِ حَكْمِي زِ عَدَالَتِ نِ  
بِخْشَا گَنَاهِ عَشَقِ بَرِ عَاصِي زَنْدَانِي

مَظْمُونِ جَفَا گِشْتِيْمِ دَرِ هَرِ وَرَقِ هِستِي  
زَانِ رُوزِ كِهِ عَنَانِ دَادِيْمِ ارْزَانِ بِهِ دَلِ آزَارِي

سَدَنِي، دَهْمِ جُونِ ۲۰۰۶

## محبت

محبت مذہب ما مقصد ماست  
جہان عاشقی ہم مشہد ماست

اگر تو اتفاقاً رخ نمائی  
دو چشم فتنہ از یز معبد ماست

ز شوق یک نہ ماہ مالک جہانیم  
رواق بیستون ہم گنبد ماست

اگر روزی بمیرم ز آتش عشق  
زیارتہ ماہ عشاق مرقد ماست

در پرواز بحرین بہ لندن ۴ جولائی ۲۰۰۶

## دلیل حیات

بجز عشق تو نیست دلیل حیاتم  
 خداوند گواہم کہ جز تو نخواہم  
 غریق محبت، بہ بحر تمنا  
 بہ توفان ہستی نشستہ بہ کاہم  
 نشد حاصل عمر دمی وصل جانان  
 بہ غرقاب فرقت ز سر تا بہ پایم  
 گذشت عمری جانم، نیامد پیامت  
 ز قاصد چہ پرسم ز خجلت ندانم  
 تپید این دل زار بہ آہنک نامت  
 بود بر زبانم چو صبح و چو شامم  
 ہمہ روز و ہر شب سخن از تو گویم  
 ز سودای عشقت چو شاعر کلامم

سدنی ۱۴ اکتوبر ۲۰۰۶

نوٹ: این تصنیف بہ فرمایش دوست ہنرمند غوث نایل سرودہ شد .

## هوای شهر تو

هوای شهر تو بر حال دل چه تازه رسد  
خیال روی تو هر روز و هر شبانه رسد

گذشت عمر و نه خاموش آتش دل من  
مرا خروش جوانی به هر زمانه رسد

شبی به خواب ببینی که لا علاج تو ام  
م ر پیامی ز تویت به این بهانه رسد

غزل نه گفتن الفاظ ناب و زیبا است  
اثر ز خون جگر خیزد و به خامه رسد

سدنی، سوم نوامبر ۲۰۰۶

## شوق

یاد چشم سیہ ات دیدہ براہ کرد مرا  
شوق منزل زدنت آبلہ پا کرد مرا

ہمہ جا جلوہ حسنت ببینم بہ نظر  
یاد شیرین سخنت گوش شنوا کرد مرا

لذت دیدن رخسار تو جا کردہ بہ دل  
عم شہد شکرت سر بہ ہوا \*رد مرا

ذوق پر شور وصال شرر آمیختہ بہ جان  
سحر غمز نہت زمز گشا کرد مرا

سدنی اول جنوری ۲۰۰۷

## یاد آمد

باز مرا دیده‌ تر یاد آمد  
درد دل خون جگر یاد آمد

زندگی در گذر چرخ زمان  
تلخی و شهد سفر یاد آمد

شرر چشم سیه کرد تباه  
زخم آن تیر نظر یاد آمد

لب و دندان تو آمد بخیال  
صدف پر ز گهر یاد آمد

شام غم می‌ بدادم برسید  
غصه ها وقت سحر یاد آمد

سدنی ۱۱ جنوری ۲۰۰۷

## تقدیر

صبح زیبا دمید،  
 آرزوہا پدید،  
 رنگ گلہا امید،  
 دل بہ دلہا تپید،  
 داد ز فردا نوید.  
 تا نہاہای ما،  
 جای حرفہای ما،  
 راز دلہای ما،  
 گفت و زیبا شنید،  
 داد ز فردا نوید.

\*\*\*

این چہ زیبا و ن،  
 پر ز گلہا چمن،  
 دشت و کوهہا ختن،  
 گفتہا ہوا زمن،  
 راز دلہا سخن.  
 لحظہ ہا خواب بود،  
 سینہ بیتاب بود،

دیدہ پر آب بود،

قطرہٴ ناب بود،

داد ز فردا نوید.

\*\*\*

عشق چو زنجیر ما،

عشق بہ دل تیر ما،

عشق چو تقدیر ما،

عشق چو یک خواب خوش،

عشق چو تعبیر ما،

عشق چو زیبا غزل،

ساز دلہا غزل،

بشنو از ما غزل،

محفل آرا غزل،

داد ز فردا نوید.

\*\*\*

سدنی، ۱۶ جنوری ۲۰۰۷

## سلام

بیا به محفل تو حال ما بین، ز آتش دل کلام ما بین  
سلام به لبها چشم براهت، ز دیده ما پیام ما بین

بیا و بند رسپیده ها را، پراز محبت جهان ما را  
به خدمت تو ستاده بر پا، ای بنده پرور غلام ما بین

قصیده دل ز سینه گوئیم، ترانہ دل ز خنده جوئیم  
شراره دل به گریه پوئیم، کبوتر عشق به بام ما بین

ز عشق لیلی به سوز مجنون، بنام فرهاد ز قلب پر خون  
ز اشک شیرین به توه گل ون، زمانه هارا ز نام ما بین.

سدنی،

۲۴ جنوری ۲۰۰۷

## راز ہستی

ز دوری غم بہ دل دارم ز حسرت آہ بہ لبہایم  
 بہ خون دل جہ ر دارم ز اشک خشکیده چشمانم

نمی دانم کجاست منزل بہ تاریکی گذر دارم  
 جهان تیرہ در ا رافم فضا مملو ز غم ہایم

ز بخت تیرہ در حیرت ندانم راز ہستی را  
 ز پا افتیدہ ام لیکن بلند کوی سر راہم

توای شاہنشہ دنیا ب و این را خطا در چیست؟  
 ز وصلت نغمہ ہا خوانم، خوشی باشد بہ شبہایم

کجاست آن قلب روشن ز نور چہرہ یاری  
 فضای عاشقی باشد، بہ ہر سو عطر گلہایم

سدنی،

۲۵ جنوری ۲۰۰۷

## دل نادان

دل نادان ترا چه سودائیسست  
این چه دردی واین چه رؤیایسست

تو چه مشتاق و من چه بیزارم  
یا الہی چه ماجرا هایسست

وصل هر ماہرو نصیب تو نیست  
گنہ است سوز تو تماشاہیست

تپش و نالہ ات تودانی کہ چیست؟  
ہوس است عشق نیست گناہکاریست

سدنی،

۲۶ جنوری ۲۰۰۷

## گر آئی

گر آئی تو به خانه من  
روشنی بخشی ویران من

در فراق تو جهان چه کنم  
توئی مضمون افسان من

توئی بهار و بوستان دلم  
ای گل ناز گلخان من

نام تو زینت خام "نور"  
توئی دیوان و دیباچه من

سدنی

ششم اپریل ۲۰۰۷

بیا

بیا به بزم من امشب کہ قصہ ہا گوئیم  
 بہ اشک شوق بخندیم و گلہ ہا گوئیم

بیا کہ زندگی را لحضہ صفا آریم  
 حدیث عشق بہ آہنک گریہ ہا گوئیم

بیا کہ عمر نباشد بجز امانت ما  
 بیا کہ راز دل از سوز سینہ ہا گوئیم

دلہم گرفتہ ز تنہائی و فراق تو است  
 بیا فسانہ ای ایام رفتہ ہا گوئیم

سدنی

۱۳ جون ۲۰۰۷

## سوغات

کجا شعر نابی به سوغات گیری  
کجا نور چشم خرابات گیری

مسافر تو هستی مسافر منم لیک  
به منزل دور ملاقات گیری

ز شهری به شهری ز عشاق عالم  
کجا عاشقی با مباحات گیری

بدان قدر این عشق که روزی مبادا  
بدست دعا و مناجات گیری

نشاید شکستن دل پر ز امید  
نه بزم دلی را به خیرات گیری

گهی عرش کبری گهی قعر دریا  
که هرچه تو بینی ز حالات گیری

سدنی، ۱۷ اکتوبر ۲۰۰۷

## سفر

به تنهایی سفر هر جا نمودم  
جدال زندگی تنها نمودم

زدشت و کوه و هر سیلاب هستی  
به سختی راه خود پیدا نمودم

نبودم مالمی در روز روشن  
تخیل در دل شبها نمودم

قطار عمر ما پیمود منزل  
به هر منزل سروسودا نمودم

قمار زندگی گر منتظر شد  
گاهی امروز گهی فردا نمودم

سدنی، ۳۱ اکتوبر ۲۰۰۷

## خیال

از عالم خیال غزلی برگزیده ام  
 نقش و ناز روی تو از دل کشیده ام  
 از کوچه های تنک دلم چون گذر کنم  
 تعریف حسن تو به تکرار شنیده ام  
 غرقم چنان به سوز تمنا که مدتیست  
 از کون و این مکان همه پیوند بریده ام  
 رفتی و نقش پای تو بر رخا رم هنوز  
 از بار کوه یاد تو قامت خمیده ام  
 تنک شد دلم چنان ز سیه چال بیکسی  
 سودای عشق تو بدل و جان خریده ام  
 تو نو عروس شاد گلستان رخا رم  
 من "عندلیب گلشن نا آفریده" ام<sup>(۱)</sup>

نور احمد خالدی "نور"

سدنی، ۱۴ نوامبر ۲۰۰۷

(۱) این ترکیب بند از میرزا غالب دهلوی اقتباس شده است.

## مختصری در باره شاعر

بتاریخ ۲۸ ماه دلو سال ۱۳۲۸ هجری شمسی در غوریان ولایت هرات بدنیا آمد. پدر مرحوم نیک محمد خان که از اهالی خوگیانی ولایت ننگرهار بود به اقتضای وظیفه خود در آلمان درغوریان سکونت داشت.

از لیس حبیبیه شهر کابل در سال ۱۹۶۷ عیسوی فارغ شده و متعاقباً پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل را در سال ۱۹۷۲ تکمیل نمود. در سال ۱۹۸۴ ماستری خود را در رشته دموگرافی یا علم نفوس از انستیتوت بین المللی علوم نفوس در شهر بمبئی هندوستان بدست آورد.

بعد از تکمیل موفقانه سه سال تحقیق، یونیورسیتی ملی آسترالیا در شهر کانبرا درج دکترا در علوم نفوس را در سال ۱۹۹۰ به من اهدا نمود.

در عین زمان از سال ۱۹۷۲ به این رف عمده تاً کارمند دولت، نخست دولت افغانستان (۱۹۸۵-۱۹۷۲) و متعاقباً کارمند دولت فدرال آسترالیا (از سال ۱۹۸۹ به اینطرف) بوده و مدت چند سال هم به صفت متخصص نفوس در نیو کلیدونیا وظیفه اجرا نموده ام.

در سال ۱۹۷۵ با نادره جان سکندری ازدواج نمودم که ثمره این ازدواج باسعادت یک پسر ابوبکر جان و یک دختر مریم جان میباشد.

شعر، موسیقی، فوتبال و نشستن با دوستان از سرگرمیهای بزرگ من اند.



# تخیل

مجموعہ شعر

دوکتور نور احمد خالدی "نور"

***Takhayol***

*A Collection of Poems in Dari Persian*

by

**Dr. Noor Ahmad Khalidi**

© Copyright 2007

E-mail: nkhalidi@bigpond.net.au

